

## در آمدی بر مسأله قرض گیری در لسان العرب

رمضان رضائی<sup>۱</sup> - علی قرمانی<sup>۲</sup>

### چکیده

کتاب لسان العرب یکی از بزرگترین معجم‌های زبان عربی است؛ اهمیت این کتاب به خاطر گسترده بودن مواد آن است که بالغ بر هشتاد هزار لغت را مورد بررسی قرار داده است؛ اما آن طور که شایسته است این معجم مورد توجه پژوهشگران واقع نشده است. در این اثر به وجود عناصر غیر عربی یعنی قرضی اشاره شده است. این واژه‌ها همواره مراجعه کنندگان به این معجم را به خود مشغول داشته‌اند، اما این الفاظ به طور کامل از جنبه‌های مختلف صرفی، نحوی، آوا شناختی و غیره مورد تحلیل و تبیین قرار نگرفته است. این پژوهش در نظر دارد شیوه ابن منظور را در بررسی واژه‌های قرضی ضمن ارائه شواهد قاموسی مورد بحث و بررسی قرار دهد.

### کلید واژه‌ها:

لسان العرب، ابن منظور، معجم عربی، قرض گیری، تعریب.

۱- عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

۲- عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

امروزه یکی از بدیهیات مسلم در حوزه زبان‌شناسی مسأله قرض‌گیری است، قرض‌گیری در بین زبان‌های زنده دنیا امری طبیعی است و یک حالت خاص و استثنايي زبانی نیست؛ چرا که نمی‌توان زبانی را پیدا کرد که از سایر زبان‌ها تأثیر نپذیرفته باشد، هر چند که این زبان در یک گوشه دور افتاده‌ای باشد یا اینکه گویشوران آن زبان به زبان خود تعصب زیادی نشان داده در تولید واژگان زبانی قوی باشند؛ لذا می‌توان گفت که قرض‌گیری نتیجه تحولاتی است که در یک جامعه زبانی پدید می‌آید و در واقع همان ورود و خروج واژه‌های بیگانه به زبان را شامل می‌شود. هنگامی که «پدیده‌ای تازه از فرهنگی به فرهنگ دیگر معرفی می‌گردد غالباً برچسب زبانی یا نام آن نیز از زبانی به زبان دیگر وارد می‌شود». (مدرسی، ۱۳۶۸: ۶۴) نباید فراموش کرد که «تماس جوامع زبانی با یکدیگر، به نفوذ فرهنگی آنها بر یکدیگر و نیز ورود واژه‌های قرضی خواهد انجامید. حساسیت جوامع زمانی نسبت به واژه‌های قرضی و مقاومت در برابر ورود این دسته از واژه‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است.» (صفوی، ۱۳۸۰: ۱۴۱) هر جامعه زبانی در برابر این پدیده اجتماعی واکنش خاص خود را دارد؛ به عنوان مثال اعراب پس از قرض‌گیری واژه‌ها، آنها را در قالب تصریف زبان خود می‌ریزند و شکل معرب از آنها پدید می‌آورند. پس قرض‌گیری در زبان عربی نیز از این قاعده و اصول مستثنی نیست و در این زبان بدعتی به حساب نمی‌آید؛ چرا که قرض‌گیری در بسیاری از زبان‌های دور و نزدیک دنیا تأثیر گذاشته است و زبان‌ها کم یا زیاد از همدیگر الفاظی را قرض گرفته‌اند.

زبان عربی به نوبه خود، هم از خانواده زبان‌های سامی مثل آرامی و سریانی و هم از خانواده زبان‌های هندی - اروپایی مثل فارسی، یونانی و لاتینی تأثیر پذیرفته است. به طوری که ما تأثیر قرض‌گیری را در شعر جاهلی و قرآن کریم می‌بینیم؛ بدین ترتیب که الفاظ قرضی در هر یک از این دو منبع قابل ملاحظه است و به تدریج که به دوره‌های اسلامی و عباسی نزدیک‌تر می‌شویم مخصوصاً در مورد علوم که از سایر ملل وارد سرزمین اعراب شده است، به تعداد چنین الفاظی افزوده می‌شود؛ شاید دلیل این افزایش، تأثیر و تأثر فرهنگی است که به قرض‌گیری زبانی نیز انجامیده است.

مقطع زمانی ورود چنین واژه‌هایی در دوره های قدیم زیاد مشخص نیست اما کتابهای لغت و معجم ها به عنوان یک منبع معتبر، این واژه ها را در خود نگه داشته و به نسل های بعد منتقل کرده‌اند و تا دانشمندان واژه شناس بتواند با دقت و تعمق بیشتر به بررسی همه جانبه چنین عناصری پردازند. معجم بزرگ لسان العرب در ایران کمتر مورد توجه پژوهشگران واقع شده است تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد مقاله‌ای در دایره المعارف اسلامی با نام « ابن منظور » به وسیله محمد جواد انوری تدوین شده است؛ همان طور که از عنوان آن نیز مشخص است بیشتر به معرفی ابن منظور پرداخته است و مقاله ای نیز در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد توسط محمدجعفر یاحقی (ش ۱۵۹ زمستان ۱۳۸۶) تدوین شده که به بررسی واژه معرب سفنجگانیه پرداخته است. از میان کارهایی که در کشورهای عربی در نقد و اصلاح این اثر صورت گرفته است، دو کتاب با عناوین « تصحیح لسان العرب » از احمد تیمور (قاهره ۱۳۳۴) و « تحقیقات و تنبیهات فی معجم لسان العرب » از عبد السلام هارون (بیروت ۱۴۰۷ قمری) قابل ذکر است.

#### معجم بزرگ ابن منظور

ابن منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم زویفعی افریقی در سال ۶۳۰ هـ در مصر متولد شد. وی لغوی، ادیب و قاضی مصری، مؤلف لسان العرب است. از قول فرزند وی قطب‌الدین دست نوشته‌های بازمانده او را ۵۰۰ جلد نوشته است؛ اما لسان العرب مایه عمده شهرت ابن منظور است. این کتاب از حیث تفصیل و کثرت مواد لغات و فراوانی شواهد و توجیحات زبانی در میان قاموسهای زبان عربی بی‌همتاست (درویش، ۱۹۵۶: ۱۰۱) ابن منظور این اثر را بر مبنای تهذیب‌اللغه ابومنصور ازهری (متوفی به سال ۳۷۰ هـ ق) و المحکم و المحيط ابن سیده (م. ۴۵۸ هـ ق) و الصّحاح جوهری (م. ۳۹۸ هـ ق) و حواشی ابن بری (م. ۵۷۶ هـ ق) و همچنین بر مبنای الصّحاح و النّهایه فی غریب الحدیث و الاثر ابن اثیر (م. ۶۰۹ هـ ق) تألیف کرده است. (مقدمه لسان العرب، ص ۴) در مواردی نیز مطالب را از کتاب جمهره ابن درید (م. ۳۲۱ هـ ق) نقل کرده است؛ لذا جمهره را نیز از منابع لسان شمرده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد که وی مستقیماً از جمهره بهره نبرده، بلکه منقولات او از ابن درید به طور غیر مستقیم و از منابع دیگر بوده است، از این رو شاید نتوان جمهره را از منابع لسان به شمار آورد. (نصار

۱۹۶۸، ج ۲ ص ۵۶۸) از دیدگاه ابن منظور هیچ‌یک از لغت‌نویسان پیشین دو جنبه گردآوری و سامان‌دهی را یک جا به کمال نرسانده‌اند. (مقدمه لسان العرب، همان) او ویژگی آثار لغوی دیگر را تأکید بر مآخذ و روایتهای شفاهی می‌دانست و تازگی کار خود را در تکیه کامل بر کتب لغت می‌دید. ابن منظور به عقیده خویش توانسته است آراء پراکنده لغویان مشرق و مغرب را گردآورد و جامعیتی به لسان دهد که گذشتگان به آن نرسیده بودند. وی در نقل از منابع امین است، جز آنکه غالباً مآخذ قول را ذکر نکرده و گاهی در نقل از متن اصلی عبارتی را انداخته است (حمزاوی، ۱۹۸۶: ۱۰۹-۱۰۸) همچنین کثرت لغات و شواهد و عدم تلفیق نقلهای گوناگون، در مواردی سخن او را به آشفتگی و تکرار کشانده است. در این کتاب، ابن منظور ریشه‌های لغات را به پیروی از جوهری بر پایه نظام قافیه ترتیب داده است. بر حسب این نظام، ملاک ترتیب الفبایی ریشه‌ها در مرتبه اول، حرف پایانی و سپس به ترتیب، حرف نخست و سرانجام حرف میانی است. (انوری، ۱۳۶۳). این معجم همچنین شامل مقدار فراوانی از الفاظ غیر عربی قرضی است که حاکی از تلاش ابن منظور به شکل خاص و تلاش همه زبان‌شناسان عرب آن دوره در عملیات تعریب به شکل عام و شیوه آنها، در قرض گرفتن کلمات از سایر زبان‌هاست. (بن مراد، ۱۹۸۷: ۱۵۵)

در این معجم نیز الفاظ دخیل در کنار سایر الفاظ از ترتیب الفبایی تبعیت می‌کند. قضاوت درباره دخیل بودن یا نبودن یک واژه — خواه به دلیل نامتعارف بودن آن یا به دلیل مشکل تفسیری‌اش — امر نخستین بود. اما نکته جالب دیگر در تحلیل و تبیین این واژه‌ها این است که هر یک از این واژه‌ها از چه زبانی وارد شده‌اند. ظاهراً مفسران اسلامی برای تعیین نوع این زبانها دو مطلب را در نظر داشته‌اند: نخست اطلاعاتی در باب زبانهای خارجی، و دوم روشهای خاص تفسیری در اسلام. به هر حال این دو رویه با هم یکی و در هم تابیده می‌شوند، اما در بقیه موارد ظاهراً به طور مستقل رفتار می‌کنند و نتایجی به دست می‌دهند که حتی مفسران هم باید ناخود آگاه «نادرستی» آن انتخابها را درمی‌یافتند.

با همه این احوال، روشن است که این منابع کهن غالباً در تعیین نوع زبان به سردرگمی دچارند. این امر را به دو صورت می‌توانیم ملاحظه کنیم: نخست آنکه واژه‌ای را به زبانی نسبت می‌دهند که هیچ‌گونه مبنای زبان‌شناختی یا تاریخی برای پیوند آنها نمی‌توان

یافت؛ و دوم اینکه پیوندهای بسیار بدیهی و روشن میان برخی واژه‌ها و یک زبان را نادیده می‌گیرند، با آنکه می‌دانیم اینها یقیناً آن زبان را می‌شناسند.

علت این دو امر در فرایند «تفسیر» و تکوین و تکامل آن به مثابه یک علم نهفته است و این موضوع از گفته‌های آنها در باب واژه‌های قرآن به دست می‌آید. آن پیشنهادها و اظهار نظرهای عجیب و غریب درباره ریشه و واژگان قرآن برآمده از این واقعیت است که اصل ادعای اینکه فلان واژه قرآن دخیل و خارجی است، نخست بار از جانب کسانی مطرح شده است که زبان خارجی مورد بحث را نمی‌دانسته‌اند. وقتی نوبت به نسلهای بعدی رسید که کمی بیشتر آن زبان را می‌شناختند، دیگر ممکن نبود که روایات و سخنان سلف را نادیده انگارند؛ به عنوان مثال در مورد واژه «ابلی» در سوره هود آیه ۴۴ همین وضع قابل ملاحظه است: «مراجع صاحب المهدب کلمه ابلعی را منقول از زبان حبشی ازردی می‌دانند. ابن حیان اندلسی نیز بعد از سلسله روایت‌ها این واژه را به معنای اشربی یعنی بنوشید در زبان هندیان دانسته است.» (رضائی، ۱۳۸۹: ۷۳) این امر باعث دوگانگی در اظهار نظر درباره منشأ برخی واژه‌ها شد.

### تعریب

در زبان عربی برای قرض‌گیری اصطلاحات گوناگونی چون معرب، دخیل و أعجمی وضع شده است و تمامی آنها وسیله‌ای برای تعریب هستند. تعریب وسیله‌ای برای توسعه و رشد زبان است. هر چند که اشتقاق و نحت و غیره نیز در این زمینه مؤثر است. بسیاری از معاصران به تعریب، قرض‌گیری نیز می‌گویند؛ به هر حال این عمل یکی از مظاهر برخورد زبانی و تأثیر زبان‌ها در همدیگر به شمار می‌آید. (مبارک، ۱۹۶۸: ۲۹۲) تا زمانی که یک زبان زنده است به طور طبیعی با سایر زبان‌ها در ارتباط است؛ لذا موادی را از آنها گرفته یا بدان‌ها می‌دهد؛ پس وجود واژه‌های قرضی در زبان یک امر حتمی است (ارحیم هبو، ۱۹۹۰: ۹۰-۸۹) بنابر این می‌توان گفت که تعریب یک اصطلاح است و معنای اصطلاحی آن این است: اگر الفاظی را که در زبانی برای معنایی وضع شده است عرب نیز استعمال کند بدان تعریب گویند.

(سیوطی، ۱۹۵۸: ج ۱، ص ۲۶۸) همان‌طور که از نام تعریب نیز پیداست اقتباس کلمه‌ای از زبانی و وارد کردن آن در زبان عربی است که سیبویه آن را إعراب نامیده و خفاجی و دیگران بدان نام دخیل گذاشته‌اند. دانشمندان زبان در دوره های قدیم به طور عموم معنای تعریب را مدّ نظر داشته و آرا و نظریات آنها نیز حول همین محور بود؛ مثلاً جوالیقی می‌گوید: تعریب آن است که عرب به سخن غیر عرب تکلم کند، در قرآن نیز آمده باشد و در اخبار رسول (ص) و صحابه و تابعین ذکر شده و در شعر و اخبار عرب آمده باشد. (جوالیقی، ۱۹۶۹: ۵۱) فیومی معتقد است که اعراب با چیزهایی مثل ابریشم برخورد کردند که در زبان آنها و در اوزان لغت همانند آن را پیدا نکردند لذا این الفاظ را همان‌طوری که دریافت کرده بودند به کار بردند و چه بسا با آن الفاظ بازی کرده و از آن اشتقاق درست کردند (فیومی، ۱۹۹۳، ج ۲، ص ۴۰) نباید اینجا سیوطی را فراموش کرد؛ وی یکی از آن عدّه کثیری است که در زمینه تعریب، کتاب‌های مستقلی، چون رساله متوکلی و المهدّب را تألیف نمود. علاوه بر این بخشی از کتاب‌های دیگرش مثل الاتقان و المزهر را نیز بدان اختصاص داده است. او در کتاب المزهر درباره تعریب می‌گوید: بکارگیری الفاظ غیر عربی در معنای موضوع له در زبان عربی را تعریب گویند. (سیوطی، ۱۹۵۸: ج ۱، ص ۲۶۸).

گاهی در عملیات تعریب در واژه تغییراتی رخ می‌دهد؛ این تغییرات یا در اصوات و حروف الفاظ عجمی است که هنگام تعریب برخی از آنها حذف می‌شود و یا وزن کلمه بعد از تغییر به وزن الفاظ عربی درمی‌آید و این مسأله‌ای است که گریزی از آن نیست؛ چرا که «زبان عربی دارای نظامی منسجم و هماهنگ است و نظامی خاصّ در حروف و آواهای الفاظ جاری است و حتّی این نظم در ماده و ترکیب الفاظ و شکل و بنای آن نیز جریان دارد.» (مبارک، ۱۹۶۸: ۲۹۲) در صورتی که این وضع در سایر زبان‌ها دیده نمی‌شود.

دانشمندان معاصر نیز درباره واژه‌های معرّب به بحث و بررسی پرداخته‌اند، امّا بین واژه‌های معرّب و دخیل فرق قائل شده‌اند؛ در صورتی که قدما معرّب و دخیل را در یک معنا بکار برده بودند. و این همان چیزی است که عبدالقادر مغربی گفته است: به واژه معرّب، دخیل

نیز گویند. (مغربی، ۱۹۰۸: ۲۶) اما فرقی که بین آن دو لفظ قائل شده‌اند این است: لفظ عجمی اگر معرب نشده باشد نمی‌توان بدان لفظ معرب گفت بلکه آن را باید دخیل نامید، اما اگر واژه‌ای مطابق قواعد تعریب به شکل عربی درآید در این صورت لغت‌شناسان برای اشاره به اصل واژه، از کلمه معرب استفاده کرده، می‌گویند فارسی معرب، رومی معرب یا نبطی معرب و یا اینکه اگر اصل واژه را ندانند می‌گویند عجمی معرب (عبدالطوب، رمضان، ۱۹۸۳: ۳۱۴) عبد الواحد وافی در یک جمع‌بندی چنین می‌نویسد: به این قبیل واژه‌ها، که زبان عربی از زبان‌های همسایه خود قرض گرفته است، اصطلاحاً «واژه‌های معرب» و خود عمل قرض گرفتن واژه‌ها را در زبان عربی، «تعریب» می‌گویند. تعریب واژگان، بدان معناست که کلماتی که زبان عربی از سایر زبان‌ها به عاریت گرفته است، عیناً به همان شکل گذشته خود در زبان اصلی باقی نمانده‌اند، بلکه عرب‌ها با ایجاد تغییراتی در اصوات و ساختمان این کلمات و تغییرات دیگری از این قبیل، آن‌ها را با زبان خود هماهنگ کرده‌اند. ایجاد تغییر و دگرگونی در کلمات قرضی مطلب تازه‌ای نیست که تنها، اختصاص به زبان عربی داشته باشد؛ زیرا غالباً کلمات اقتباس شده بوسیله یک زبان، تحت تأثیر سبک‌های آوایی همان زبان قرار می‌گیرند (وافی، عبدالواحد، ۱۹۵۷: ۲۲۹). به هر حال اگر واژه‌ای وارد زبان عربی شد مسأله تشخیص آن نیز مطرح می‌گردد. برای این تشخیص شیوه‌های متعددی وجود دارد که بارزترین آنها موارد زیر می‌باشد. (کمال پاشازاده، ۱۹۸۳: ۲۶)

- ۱ - عجمی معرب بودن واژه‌ای از طریق لغت‌شناسان اعلام شود.
- ۲ - وزن واژه، خارج از اوزان اسم‌های عربی باشد؛ مثل ابریسم که بر وزن افعلیل است.
- ۳ - این که حرف اول کلمه نون و به دنبال آن حرف راء آمده باشد؛ مثل نرجس؛ چرا که چنین چیزی در زبان عربی وجود ندارد.
- ۴ - اینکه آخرین حرف واژه‌ای حرف زاء و قبل از آن حرف دال باشد؛ مثل مهندز؛ چرا که چنین ترکیبی از حروف در زبان عربی وجود ندارد و برای همین در زبان عربی مهندز به صورت مهندس درآمده است.

۵ - اینکه در واژه‌ای حروف صاد و جیم جمع شده باشد؛ مثل صولجان و حصّ.

۶ - حروف قاف و جیم در یک کلمه جمع شوند؛ مثل قیج که فارسی معرب است.

۷ - اینکه واژه‌ای رباعی یا خماسی بوده و حروف ذلاقه (باء، راء، فاء، لام، میم و نون) در آن نباشد؛ چرا که هرگاه واژه‌ای رباعی و یا خماسی بوده و عربی نیز باشد حتماً یکی از این حروف در آن واژه وجود دارد؛ مثل سفرجل (ادی شیر، ۱۹۰۸: ۱۵۱)

دو کلمه معرب و أعجمی هر چند که در ظاهر مترادف به نظر می‌رسند، اما بین آن دو اصطلاح تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. لفظ أعجمی از عجم مشتق شده است و عجم به کسانی گویند که عرب نباشند؛ گویی اعراب زبان کسانی را که نمی‌فهمیدند بدان‌ها عجم می‌گفتند، پس الفاظ أعجمی، الفاظی هستند که عربی نباشند؛ خواه این الفاظ را اعراب استعمال کنند یا استعمال نکنند. اما اگر این الفاظ را بدون تغییر در بنا و اصوات و آواهای کلمه استعمال کنند بدان دخیل یا أعجمی گویند. (زیدی، ۱۹۸۷: ۳۱۳) جوهری نیز در صحاح گفته است: تعریب واژه أعجمی عبارت است از اینکه اعراب واژه را مطابق زبان و بر شیوه تکلم خود بکار برند؛ لذا گویند: عربتّه و عربتّه (جوهری، ۱۹۸۴: ج ۱، ص ۱۷۹) و سرانجام اینکه اگر واژه‌ای بیگانه وارد زبان عربی شد، مطابق زبان آنها از اصول آوایی گوناگون واژه‌ها تبعیت می‌کند؛ مثلاً کلمه «پارادئیز» به فردوس و کلمه «کوشک» به جوسق تغییر می‌یابد سپس واژه در شکل جدیدی نوشته می‌شود و در لغت‌نامه‌ها و معجم‌ها جایی را به خود اختصاص می‌دهد، بدین ترتیب عملیات تعریب به مرحله آخر می‌رسد. (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۶۴)

### اصطلاحات قرض‌گیری در لسان العرب

ابن منظور در لسان العرب وقتی به واژه‌ای غیر عربی رسیده با آنها برخورد خاصی داشته و به أعجمی بودن آنها تصریح نموده است؛ اما وی مصطلحات این واژه‌های أعجمی را گاهی یک واژه مفرد و گاه مرکب مترادف و زمانی ترکیبی از جمل یا ترکیبی از مجموعه‌ای از



الفاظ فعلی یا اسمی قرار داده است. اصطلاح مفرد برای واژه‌های قرضی عبارت بود از: معرّب، دخیل، أعجمی و مولد.

اصطلاح « معرّب » که در کتاب لسان‌العرب بیشترین استعمال را داشته است در تمامی باب‌های کتاب دیده می‌شود مثلاً وی در ذیل واژه‌برق به کلماتی مثل ابریق و استبرق اشاره می‌کند و می‌گوید این واژه‌ها معرّب هستند. والإبریق: إناء، وجمعه أباریق، فارسی معرب وتصغیره أْبْرِيق؛ قال ابن بَرِي: شاهده قول عدی بن زید: ودعا بالصَّبُوح، يوماً، فجاءت قَيْنَةُ في يَمِينِها إِبْرِيقُ

و الإستبرقُ اللَّيْباجُ الغليظُ، فارسی معرّب. (لسان‌العرب، ذیل برق) اصطلاح « دخیل » از نظر استعمال در مرتبه بعدی قرار دارد. مثلاً در باب باء که از حجیم‌ترین باب‌های لسان‌العرب است و شامل ۴۷۵ مدخل (ریشه) می‌باشد هفت بار از واژه دخیل استفاده کرده است و به کلماتی مثل برجد، برق، بیزار، بطرك، بنج، بنادره و بُنك دخیل گفته است. والبَرَجْدُ: السَّبِي، وهو دخیل (لسان‌العرب ذیل برجد). دو اصطلاح « أعجمی و مولد » نیز در مرتبه‌های بعدی هستند؛ به عنوان مثال در باب باء هر کدام سه بار ذکر شده‌اند. البئرُ: واحدُ البُيُور، وهو الفُرانِقُ الذي يعادى الأسد. غيره: البئرُ ضرب من السباع، أعجمی معرّب. (لسان‌العرب، ذیل بار) اصطلاح‌هایی که مرکب مترادف هستند در این لغت‌نامه سه اصطلاح را به خود اختصاص داده‌اند: « أعجمی معرّب » مثلاً درباره واژه باشق گفته أعجمی معرّب (لسان‌العرب، ذیل بشق) دومین اصطلاح « دخیل معرّب » است که در توضیح واژه بقم این اصطلاح را به کار برده است (لسان‌العرب، ذیل بقم) و مورد سوم « دخیل فی العربیة أعجمی معرّب » است و هنگام توضیح واژه‌ای مثل بُخت این اصطلاح را ذکر کرده است (لسان‌العرب ذیل بخت) اما گروه چهارم که ترکیبی از جمله است عبارتند از:

۱ - غیر عربی: در توضیح واژه‌ای مثل «بُرُئس» به معنای لباس بلند، آمده است: البُرُئس: كل ثوب رأسه منه مُلتزقٌ به، ذُرَاعَةٌ كان أو مِمطراً أو جُبَّة. الجوهری: البُرُئسُ قَلنسوةٌ طويلةٌ، وكان

النَّسَّاکُ يَلْبَسُونَهَا فِي صَدْرِ الْإِسْلَامِ، وَقَدْ تَبَرَّسَ الرَّجُلُ إِذَا لَبَسَهُ، قَالَ: وَهُوَ مِنَ الْبِرْسِ، بِكَسْرِ الْبَاءِ، الْقَطْنِ، وَالنُّونُ زَائِدَةٌ، وَقِيلَ: إِنَّهُ غَيْرُ عَرَبِيٍّ. (لسان العرب ذیل برنس)

۲ - ليس بعربي: در توضیح واژه‌ای مثل «بال» که نوعی ماهی است آمده است. والبَّالُ: سَمَكَةٌ غَلِيظَةٌ تُدْعَى جَمَلِ الْبَحْرِ، وَفِي التَّهْذِيبِ: سَمَكَةٌ عَظِيمَةٌ فِي الْبَحْرِ، قَالَ: وَليست بعربيَّة. الجوهري: البَّالُ الحُوتُ العَظِيمُ مِنَ حَيَاتَانِ الْبَحْرِ، وَليست بعربي. (لسان العرب، ذیل بول)

۳ - ليس بعربي محض: این اصطلاح را هنگام توضیح واژه‌ای مثل «بأسنة» آورده است. والبَّاسِنَةُ: اسم لآلات الصُّنَّاعِ، قَالَ: وَليست بعربيٍّ مَحْضٍ. وَفِي حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ: نَزَلَ آدَمُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِنَ الْجَنَّةِ بِالْبَّاسِنَةِ، التَّفْسِيرُ لِلْهَرَوِيِّ؛ قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ: قِيلَ إِنَّهَا آلاتُ الصُّنَّاعِ، وَقِيلَ: إِنَّهَا سِكَّةُ الحَرِّثِ، قَالَ: وَليست بعربيٍّ محض. (لسان العرب، ذیل بسن)

۴ - ليس في كلام العرب: در توضیح واژه‌ای مثل «بيان» آمده است. قَالَ أَبُو عبيد: وَلَا أَحْسَبُهُ عَرَبِيًّا، وَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ الضَّرِيرُ: لَيْسَ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ بَيَّانٌ، قَالَ: وَالصَّحِيحُ عِنْدَنَا بَيَّانًا وَاحِدًا، قَالَ: وَالْعَرَبُ إِذَا ذَكَرَتْ مَنْ لَا يُعْرَفُ قَالُوا هَذَا هَيَّانُ بْنُ بَيَّانٍ. (لسان العرب ذیل ببن)

۵ - دخل في كلام العرب: در توضیح واژه‌ای مثل «بلاس» آمده است. والبَّلاسُ: المِسْحُ، وَالْجَمْعُ بُلْسٌ. قَالَ أَبُو عبيدَةَ: وَمِمَّا دَخَلَ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ مِنْ كَلَامِ فَارِسٍ. (لسان العرب ذیل بلس)

۶ - عُرِّبَ: این اصطلاح را در توضیح واژه‌ای مثل «باذق» به معنای شراب، آورده است. قَالَ أَبُو عبيد: الْبَاذِقُ وَالْبَاذِقُ كَلِمَةٌ فَارِسِيَّةٌ عُرِّبَتْ فَلَمْ نَعْرِفْهَا؛ قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ: وَهُوَ تَعْرِيبٌ بِأَدَّهْ، وَهُوَ اسْمُ الخَمْرِ بِالْفَارِسِيَّةِ، أَي لَمْ يَكُنْ فِي زَمَانِهِ أَوْ سَبَقَ قَوْلُهُ فِيهِ وَفِي غَيْرِهِ مِنْ جِنْسِهِ، (لسان العرب، ذیل بذق)

۷ - أعرب: در توضیح واژه‌ای مثل «بياذقة» آمده است. وَمِمَّا أَعْرَبَ الْبَيَّاذِقَةُ الرَّجَالُ، (لسان العرب، ذیل بذق)

۸ - أعربته العرب: این اصطلاح را هنگام توضیح واژه‌ای مثل «بربط» آورده است. الْبَرِبُطُ: الْعُودُ، أَعْجَمِي لَيْسَ مِنْ مَلَاهِي الْعَرَبِ فَأَعْرَبْتَهُ حِينَ سَمِعْتُ بِهِ. التَّهْذِيبُ: الْبَرِبُطُ مِنْ مَلَاهِي

العجم شبه بصدر البَطِّ، والصدْرُ بالفارسیه بَرُ فقیل بَرِبَطٌ. قال: البَرِبَطُ مَلْهَأٌ تشبه العود، فارسی معرَّب؛ قال ابن الأثیر: أصله بَرِبَتٌ فَإِنِ الضارب به یضعه علی صدره. (لسان العرب، ذیل بربط)

این اصطلاحات پانزده گانه نشان می دهد که ابن منظور هنگام ذکر الفاظ أعجمی بر حسب درجه عجمیت آنها به شیوه مشخص و دقیقی مقید نبوده است. البته این عیب فقط به پای ابن منظور نوشته نمی شود بلکه وی در تدوین لسان العرب بر منابعی متکی بوده است و در حقیقت در بسیاری از الفاظ قرضی نظر آنها را در اثبات عجمی بودن واژه، فقط نقل کرده است. و اگر به آن منابع مراجعه شود همان تعدد تسمیه ها و عدم دقت در آنها نیز مشاهده می گردد. اگر اصطلاح معرَّب استعمال فراوانی در لسان العرب دارد، در همان منابع نیز این اصطلاح کاربرد بیشتری دارد.

معنای این سخن که در کتاب لسان العرب بی دقتی ملاحظه می شود این نیست که هیچ دقتی در کتاب وجود ندارد بلکه ذکر زبانی که واژه از آنجا اخذ شده خود دلیلی بر دقت ابن منظور است که اگر از اوّل تا آخر کتاب لحاظ می شد، حسن بزرگی به شمار می آمد. آنجا که ابن منظور دقت به خرج داده تنها به ذکر معرَّب یا دخیل بسنده نکرده بلکه سعی کرده در اصل واژه نیز بحث کند و آنها را به اصل و منشأ زبانی نسبت دهد. از جمله زبان هایی که ابن منظور بدانها تصریح کرده عبارتند از: فارسی، نبطی، عبری، رومی، سریانی، قبطی، سندی و سَمَنی (یکی از زبان هندی است و ابن منظور در ذیل واژه «البرهمن» بدان اشاره کرده است.) مثلاً درباره واژه آجر گوید: آجِرٌ وَاَجُورٌ، علی فاعول، وهو الذی ینسب به، فارسی معرَّب. (لسان العرب ذیل اجر).

واژه های دخیل فارسی در کتاب لسان العرب بیشترین حجم واژه های قرضی را به خود اختصاص داده است که دلیل این امر به شیوه و دلایل قرض گیری مربوط می شود و بحث آن در این مقال و مجال نمی گنجد.

به نظر می رسد که واژه های قرضی فارسی در زبان عربی نسبت به سایر واژه ها زیادتر است. دلیل ادعای کثرت واژه های فارسی در عربی به عنوان مثال باب باء است در این

باب ۴۸ بار ابن‌منظور به اصل واژه‌های قرضی تصریح کرده که سی و هفت بار آن فارسی و یازده بار آن از هفت زبان باقی مانده فوق‌الذکر است. از این سی و هفت واژه فارسی به انتساب سه واژه اشاره نکرده و فقط به اصل فارسی آن بسنده نموده که عبارتند از: «برسام، بیزار و اَبزن» اما سی و چهار واژه دیگر را به اصل فارسی نسبت داده که عبارتند از: «بخت، بختج، بد، بذرقه، باذق، بیدق، باذنجان، بریط، برخوا، برید، بردج، برازق، برزین، برق، ابریق، اِستبرق، بیرم، برنی، باری، سَبَدَه، بس، بلاس، بالفاء، بند، بُنک به معنای اصل، بَهَار، بهرج، بهرامج، بَهْطَه، باج، بُوری، بوس، بوصی به معنای کشتی، بوصی به معنی ناخدا و باله».

تردیدی نیست که تلاش ابن‌منظور در انتساب الفاظ قرضی به منشأ زبانی آنها از اهمیت زیادی برخوردار است هر چند که بسیاری از آنها را از معجم‌های پیش از خود اخذ کرده باشد؛ اما همان‌طور که گفته شد منشأ زبانی بسیاری از الفاظ قرضی را بیان نکرده است؛ هر چند که تدوین آنها را در کتاب لغت خود فروگذار نکرده و جزو ماده‌های کتاب خود آورده است. شاید به نظر بیاید که یکی از دلایل عدم ذکر منشأ زبانی واژه‌های قرضی جهل وی نسبت به آن باشد اما همان‌طور که اشاره شد ابن‌منظور در تدوین لسان‌العرب متکی به معجم‌های پیش از خود بوده که در آنها به منشأ زبانی اشاره شده است؛ مثلاً «بیر» (جوالیقی، ۱۹۶۹: ۱۱۰) «باطئه و باطیه» (همان، ۱۳۱) و بسیاری از واژه‌های قرضی فارسی که مشهور نیز بوده اما ابن‌منظور اشاره‌ای بدان نکرده است. احتمالاً این امر ریشه در موضع‌گیری ابن‌منظور در قبال قرض‌گیری دارد که یک موضع‌گیری سیاسی، دینی، عاطفی است. جنبه سیاسی موضوع به نهضت شعوبیه برمی‌گردد. نهضت شعوبیه ایرانی‌ها در جوهره‌اش یک حرکت سیاسی بود و آنها زبان را وسیله‌ای برای تحقیر اعراب و اظهار برتری ایرانیان قرار داده بودند، لذا الفاظ اعجمی، به ویژه فارسی قرآن را دلیلی برای ضعف زبان عربی و نیاز این زبان به زبان امت‌های دیگر می‌دانستند و از روی تعصب در صدد اختراع الفاظ بیشتر و افزودن به تعداد معرّبات فارسی بودند (سیوطی، ۱۹۵۸: ج ۱، ص ۲۹۴) چنین دیدگاه‌هایی در نظریه قرض‌گیری تأثیر فراوان گذاشت؛ لذا معجم‌نویسان توجه شایسته‌ای به این مسأله نشان ندادند.

از میان قدما تنها جوالیقی بود که به این موضوع اهتمامی خاص ورزید و کتاب مستقلى را بدان اختصاص داد؛ هرچند که جزو ناچیزی از معربّات را شامل می‌شد اما مباحث ارزشمندی را در آن ارائه داده بود.

### مآخذ ابن منظور در معربّات

طرح معربّات در معجم‌های عربی به قرن‌های قبل از دوره زندگی ابن منظور برمی‌گردد. همین معجم‌ها به عنوان مراجع مورد اعتمادی برای کسانی مثل ابن منظور بودند، وی در اثبات عجمی بودن الفاظ به نظرات پانزده لغت‌شناس متکی بوده است که عبارتند از: جوهری (م. ۳۹۸ هـ ق)، ازهری (م. ۳۷۰ هـ ق)، ابن سیده (م. ۴۵۸ هـ ق)، ابو عبید (م. ۲۲۴ هـ ق)، ابو هشام (م. ۲۰۶ هـ ق)، ابو حنیفه دینوری (م. ۲۷۶ هـ ق)، ابن اثیر (م. ۶۰۹ هـ ق)، الفراء (م. ۲۰۷ هـ ق)، ابو عبیده، (م. ۲۱۰ هـ ق) ابن السکیت (م. ۳۹۸ هـ ق)، ابن درید (م. ۳۲۱ هـ ق)، ابن خالویه (م. ۳۷۰ هـ ق)، زمخشری (م. ۵۳۸ هـ ق)، ابن بری (م. ۵۷۶ هـ ق) و ابا عمرو؛ البته شخص اخیر معلوم نیست چه کسی است، چون کنیه ابا عمرو بر سه نفر از صاحبان معجم اطلاق شده است که عبارتند از: ابو عمرو بن علاء صاحب النوادر و ابو عمرو شیبانی صاحب الحروف و ابو عمرو شمر هروی صاحب معجم الجیم. تمامی این‌ها لغت‌شناس بوده و در آثار خود در بحث واژه به معربّ بودن آنها فقط اشاراتی داشته‌اند و از شرح و تحلیل خودداری کرده‌اند؛ شاید همان‌طور که ذکر شد منع دینی یا سیاسی، باعث این کار می‌شده؛ چرا که اثبات وجود واژه‌های قرضی، اقرار به وجود معربّات در قرآن بوده؛ از طرفی هم این مسأله با بسیاری از آیات قرآنی تعارض داشت. سیوطی می‌گوید: «نظر ائمه درباره وجود واژه‌های بیگانه در قرآن مختلف است. اما اکثر آنان از آن جمله امام شافعی و ابن جریر و ابو عبیده و قاضی ابوبکر و ابن فارس معتقدند که در قرآن واژه بیگانه وجود ندارد.» (سیوطی، ۱۹۸۵: ۳۱۵) و دلیل آنها این است که در بسیاری از آیات قرآن صریحاً «قرآناً

عربياً» خوانده شده است؛ این دانشمندان به ویژه، آیه ۴۴ سوره فصّلت را به عنوان شاهد می‌آورند که می‌گوید:

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ» و اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم قطعاً می‌گفتند چرا آیه‌های آن روشن بیان نشده، کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب زبان. به این ترتیب، قرآن خود بر این نکته تاکید می‌کند که سخن وسیله‌ای است که اعراب به آسانی آن را درمی‌یابند - لعلکم تعقلون - و آنان می‌پرسند که اگر قرآن به زبانی غیر از عربی فرستاده می‌شد، چگونه می‌بایست انتظار داشت که اعراب آن را بفهمند و درک کنند؟ پس با توجه به اصول پذیرفته شده اجتماعی بودن زبان و برخوردهای زبانی، تاثیرپذیری زبان‌ها از همدیگر به اثبات رسیده است و چون زبان عربی نیز یکی از همین زبان‌ها است، لذا وجود الفاظ غیر عربی در قرآن مورد پذیرش بوده و اثبات شده است. (رضائی، ۱۳۸۹: ۶۴)

به هر حال ابن منظور در واژه‌های قرضی و نیز در اثبات یا انکار موضوع شیوه معجم‌نویسان پیشین را ادامه داد و به اثبات یا نفی نظرات آنها در این زمینه بسنده کرد.

### چگونگی تبیین الفاظ قرضی

همواره واژه قرضی در معجم‌های تمامی زبان‌ها به عنوان یک گره و مسأله پیچیده خودنمایی می‌کند و هرکسی که الفاظ مورد استعمال زبانی را مورد بررسی قرار می‌دهد، با الفاظی برخورد می‌کند که در ساختار ظاهر و در دلالت معنایی با الفاظ اصلی و اصیل آن زبان همخوانی ندارد. پیچیدگی موضوع زمانی بیشتر می‌شود که زبان‌ها از چهارچوب مشخصی تبعیت نکنند؛ مثلاً ساختار صرفی واژه‌ها در زبان هندی - اروپایی مثل فارسی، سریانی و لاتینی با زبان‌های سامی که زبانی اشتقاقی هستند متفاوت است، این تفاوت‌ها باعث می‌شود که یک لغت‌شناس در تبیین دقیق یک واژه قرضی با دشواری‌هایی مواجه شود.

لغت‌شناسان لازم است در تبیین یک واژه قرضی موارد متعددی را مد نظر قرار داده، سپس به تحلیل واژه پردازند؛ آنها باید به مسأله ترتیب حروف اصلی توجه نمایند؛ بدین معنا که مثلاً اگر واژه‌ای از شاخه زبان هندی - اروپایی وارد زبان عربی شده باشد، تمامی حروف آن واژه اصلی بوده و حروف زائد در آن معنایی ندارد؛ از طرفی از لفظ غیر عربی نیز نمی‌توان اشتقاقی ایجاد کرد، اینجاست که لغت‌شناس باید بداند این واژه را در کدام ترتیب الفبایی معجم خود ضبط نماید. ابن منظور نیز در معجم خود با این موضوع درگیر بوده و شیوه‌ای آشفته در پیش گرفته است؛ به گونه‌ای که واژه‌های معرب را در ذیل ریشه‌ها و مدخل‌های عربی آورده و آن واژه را مشتق از واژه عربی دانسته است؛ مثلاً واژه‌های ابریق و استبرق را ذیل مدخل برق قرار داده است (لسان‌العرب، ذیل برق) و یا اینکه مدخلی جعلی در نظر گرفته و واژه را ذیل آن مدخل آورده است؛ مثلاً مدخلی با نام «بذرق» ایجاد کرده و واژه «البذرقه» را ذیل آن آورده است. (لسان‌العرب، ذیل بذرق)

از جمله مسائل دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد تعیین دقیق زبانی است که واژه از آن وارد شده است؛ همچنین تبیین دلالت معنایی واژه در زبان مقصد و نیز تطورات معنایی که احیاناً صورت گرفته است. این مسائل نیاز به بررسی دارند که در لسان‌العرب بررسی نشده اند؛ چرا که ابن منظور قسمتی از بحث را در بسیاری از واژه‌های قرضی به فراموشی سپرده است. در مرحله بعد لازم است بحث آواشناسی و ساختار صرفی و نحوی واژه مورد نظر بررسی شود که از این قسمت نیز غافل مانده است. در صورتی که در بخش‌های بسیاری از کتاب، مطالب اضافی و بی‌ربطی آورده است و یا این که آن مطالب ارتباط چندانی با یک معجمی که اختصاص به واژگان لغوی زبان دارد، پیدا نمی‌کند. از طرفی بی‌نظمی در ارائه اشتقاق‌ها و فروع مواد نیز قابل ملاحظه است.

ابن منظور در ذکر روایت‌ها و اسامی راویانی که از آنها اقتباس کرده زیاد روی نموده است؛ شاید یکی از دلایل این امر عدم ارائه اظهار نظر شخصی در باره واژه‌های معرب باشد؛ هر چند که در واژه‌های غیر معرب نیز این وضعیّت مشهود است. چنین مسائلی باعث شده که غموض

و پیچیدگی واژه‌ها از بین نرود. به هر حال کار ابن منظور انتقال چیزهایی است که قبل از او موجود بوده و تدوین شده بود.

### نتیجه گیری

- ۱ - قرض گیری یک امر کاملاً طبیعی در بحث زبانی است و در میان تمامی زبان‌های زنده امری اجتناب‌ناپذیر است.
- ۲ - زبان عربی در طول تاریخ حیات خود واژه‌هایی را از زبان‌های مختلف قرض گرفته و واژگانی را نیز قرض داده است.
- ۳ - اهتمام قدما به واژگان قرضی از معاصرین بیشتر بوده است.
- ۴ - ابن منظور در معجم بزرگ لسان العرب شیوه پیشینیان را در معجم‌نویسی اختیار کرده و از حدود آنها فراتر نرفته است.
- ۵ - ابن منظور در بررسی واژه‌های قرضی در تبیین و تحلیل آنها از یک رویه ثابت و مشخصی پیروی نکرده است.
- ۶ - در بسیاری از مواقع در کتاب لسان العرب اصل واژه‌های قرض گرفته شده را، اشتباه تشخیص داده است؛ مثلاً واژه‌ای را که اصل ترکی داشته، فارسی دانسته است.
- ۷ - ابن منظور به طور کلی در کتاب ارزشمند خود لیست بزرگی از معرب‌ات را تدارک دیده، بی‌آنکه حق مطلب را ادا کرده باشد؛ حتی از ابعاد تاریخی و فرهنگی بسیاری از واژه‌ها غافل مانده است.
- ۸ - دسته‌بندی زبان در لسان العرب و استخراج واژه‌های مربوط به هر زبان و تبیین همه جانبه آن واژه‌ها نیاز به پژوهش‌های دامنه‌دار و گسترده‌ای دارد.



منابع و مأخذ

- ۱- آذرنوش، آذرتاش، (۱۳۸۵)، التّعامل الثّقافی بین الفارسیة و العربیة (بحث فی المرّبات) مجلّة الجمعیة العلمیة الإیرانیة للغة العربیة و آدابها، العدد ۵، الربیع والصیف.
- ۲- ابن منظور، مکرم، (۱۹۵۶)، لسان العرب : ، دار صادر ، بیروت .
- ۳- ادی شیر، السید، (۱۳۸۷)، ألفاظ فارسی عربی شده ، ترجمه الی الفارسیة سیّدحمید طبیبان، امیر کبیر، تهران.
- ۴- ارحیم هبو، احمد، (۱۹۹۰)، الألفاظ الدخیلة فی اللغة العربیة قبل الاسلام، مجلّة بحوث جامعة حلب، ع ۱۹ .
- ۵- انوری، محمد جواد، (۱۳۶۹)، ابن منظور، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، تهران.
- ۶- بن سلیمان، احمد و کمال باشا زاده، (۱۹۸۳)، فی التعرّیب، تحقیق ودراسة : د. احمد خطاب العمر ، جامعة الموصل.
- ۷- بن مراد، ابراهیم، (۱۹۸۷)، دراسات فی المعجم العربی، دار الغرب الاسلامی، بیروت.
- ۸- الجوالیقی، (۱۹۶۹) ، المرّب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم ،تحقیق : احمد محمد شاکر، ط ۲، دار الکتب .
- ۹- حمزای، محمّدرشاد، (۱۹۸۶)، من قضایا المعجم العربی قديماً و حديثاً، بیروت.
- ۱۰- درویش، عبدالله، ( ۱۹۵۶ ) المعاجم العربیة، قاهره.
- ۱۱- الزیدی، (۱۹۸۷)، فقه اللغة العربیة، مديريّة دار الکتب للطباعة والنشر ، جامعة الموصل .
- ۱۲- السيوطی، (۱۹۵۸)، المزهر فی علوم اللغة وانواعها، شرحه : محمد احمد جاد المولى واخرون ، مطبعة البابى الحلبي ، القاهرة .
- ۱۳- السيوطی، جلال الدین عبد الرحمن، (۱۹۸۵)، الاتقان فی علوم القرآن، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالتراث، ط. الثالثة.
- ۱۴- صفوی، کورش، (۱۳۸۰)، گفتارهایی در زبان شناسی ، چاپ اول، هرمس، تهران.
- ۱۵- عبد التّواب، رمضان، (۱۹۸۳)، فصول فی فقه العربیة، مكتبة الخانجي ، القاهرة .

- ۱۶- عبدالواحد وافى، على، (۱۹۵۷)، علم اللغة، قاهره.
- ۱۷- الفيومى (۱۹۹۳)، المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير ( للرافعى ) ، دار الكتب العلميه ، لبنان.
- ۱۸- المبارک، محمد، (۱۹۶۸)، فقه اللغة وخصائص العربيه، دار الفكر ، بيروت .
- ۱۹- مدرسى، يحيى ، (۱۳۶۸)، در آمدى بر جامعه شناسى زبان، چاپ اول، موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، تهران.
- ۲۰- المغربى، ( ۱۹۰۸ ) ، الاشتقاق والتعريب، مطبعة الهلال / الفجالة ، مصر .
- ۲۱- نصار، حسين، (۱۹۶۸) المعجم العربى نشأته و تطوره، قاهره.

Archive of SID